

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | | |
|---------------------------|------------|----------|----------------------|------------|
| تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی | ویرایش دوم | ذکر مآخذ | تصحیح و ویرایش اولیه | پیاده‌سازی |

امام حسین علیه السلام در عین قدرت بر نابود کردن دشمن، پذیرای شهادت شدند.

کلمات کلیدی: امام حسین علیه السلام، حضرت ابوالفضل علیه السلام، لشکر، دروازه‌ی کوفه، مقامات، پیمان شهادت، نیروی ولایت، قدرت معنوی، امیرالمؤمنین علیه السلام، علم‌الکتاب، امین‌الله، در خبیر، اعجاز، کرامت، ریاضت رحمانی و شیطانی، حقانیت، برهان.

🌸 پیش از ظهر عاشورا، امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام به لشکر دشمن حمله کردند

و دو نفری، لشکر را تا دروازه‌ی کوفه یعنی هجده فرسخ عقب راندند.^۱

لازم است این مطلب را کمی توضیح دهیم؛ چون دور از ذهن است که لشکر را هجده فرسخ تا دروازه‌ی کوفه عقب رانده باشند. آنچه این مسأله را از نظر ظاهری قابل هضم می‌کند این است که لشکری که داشت از کوفه برای رویارویی با حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام می‌آمد، به تدریج می‌آمدند و یک‌باره از کوفه خارج نشدند؛ لذا یک گروه از آنها به کربلا رسیده بودند، یک گروه نزدیکی‌های کربلا بودند، یک گروه کمی دورتر بودند، تا گروه‌هایی که هنوز فاصله‌ی زیادی از کوفه نداشتند. حال این‌طور می‌شود تصوّر کرد که وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام به بخشی از لشکر عمرسعد که در

۱. مهدی طیب، مصباح‌الهدی، ص ۳۰۷.

کربلا حضور دارد، حمله می‌کنند^۲ و اینها عقب‌نشینی می‌کنند، به تبع این عقب‌نشینی، گروه‌های پشت سر، عقب می‌نشینند و در نتیجه گروه‌هایی هم که هنوز فاصله‌ی خیلی زیادی از کوفه پیدا نکرده‌اند، تا دم دروازه‌ی کوفه عقب‌نشینی می‌کنند و انتهای لشکر عمر سعد به کوفه می‌رسد؛ بنابراین قضیه کاملاً قابل هضم می‌شود. این فاصله‌ی هجده فرسخی به این معنی نیست که همان گروهی که درست در کربلا حضور دارند به دروازه‌ی کوفه رسیده باشند. خیر، آنها که عقب نشستند، گروه‌های پشت سرشان هم همین‌طور عقب نشستند؛ در نتیجه آن گروهی که فاصله‌ی خیلی زیادی تا دروازه‌ی کوفه نداشت، وقتی عقب نشست به دروازه‌ی کوفه رسید. چون دیدم بعضی از نظر عقلی این را ممتنع دانستند، خواستم توضیح دهم که این مسأله توجیه عقلی هم دارد.

امام حسین علیه السلام در حال تعقیب دشمن می‌فرمودند: **أَخِي أَبَا الْفَضْلِ! حَضْرَتِ ابَا الْفَضْلِ علیه السلام هَم** پاسخ می‌دادند: **سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ!** به این ترتیب از هم خبردار می‌شدند. می‌دانیم حضرت ابوالفضل علیه السلام با اینکه برادر حضرت ابوعبدالله‌الحسین علیه السلام هستند، نهایت ادب را نسبت به امام زمان خودشان مراعات می‌کردند؛ ولذا شنیده نشد که حضرت ابوالفضل علیه السلام جز یک‌بار، آن هم در آخرین لحظات حیات ظاهری قبل از شهادت که بنا به آنچه مقاتل نقل کرده‌اند جمله‌ی **يَا أَخَاهُ! أَدْرُكُ أَخَاكَ**^۳ را به

۲. درباره‌ی حمله‌ی دونفره‌ی حضرت ابوعبدالله علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام برخی منابع به اختصار می‌نویسند: **وَ اشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ فَرَكِبَ الْمُسْنَاءَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَاعْتَرَضَهُ خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ .. ثُمَّ افْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ وَ أَخَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى قَتَلُوهُ** (سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۱۸؛ و با اندکی تفاوت در عبارات: مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ص ۲۴۸؛ ابن‌نماحلی، مثيرالاحزان، ص ۷۱) و دینوری، اخبارالطوال، ص ۲۵۷: **وَ بَقِيَ الْعَبَّاسُ بِنِ عَلِيٍّ قَائِمًا أَمَامَ الْحُسَيْنِ يُقَاتِلُ ذُوْنَهُ وَ يَمِيلُ مَعَهُ حَيْثُ مَالَ حَتَّى قُتِلَ.**

۳. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۹، ص ۴۵۶.

زبان جاری کردند، هرگز به حضرت اباعبدالله علیه السلام برادر گفته باشند؛^۴ لذا حضرت اباعبدالله علیه السلام به حضرت ابالفضل علیه السلام برادر می گفتند؛ چون به هر حال هم سَنَشان کمتر بود و هم حَجَّت معصوم خدا نبودند؛ بنابراین جمله‌ی **أَخِي أَبَاالْفَضْلِ** نوعی تَلَطُّف و مهربانی و عنایت در برداشت؛ اما حضرت ابالفضل علیه السلام خود را پایین تر می دانستند. همچنین به تعبیری که بعضی نقل کرده‌اند، مادر بزرگوارشان ام‌البنین علیها السلام به چهار پسر خود که رشیدترین آنها حضرت ابالفضل علیه السلام بود فرموده بود که شما خادم فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هستید؛ مبدا خودتان را همتای آنها تصوّر کنید؛ کما اینکه من هم خادمه‌ی بچه‌های فاطمه زهرا علیها السلام هستم؛ من خودم را در حدّ مادر آنها نمی بینم. علی‌ای حال این ادب را از مادر آموخته بودند و به شایستگی مراعات می کردند. لذا حضرت ابالفضل علیه السلام وقتی می خواستند حضور خودشان را اعلام کنند و به اباعبدالله علیه السلام اطلاع دهند که هنوز دارم می جنگم، با جمله‌ی **سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ** **أَبَاعَبْدِاللَّهِ** اعلام حضور می کردند. این گونه همدیگر را مطلع می کردند و به این ترتیب از هم خبردار می شدند.

نزدیک دروازه‌ی کوفه خداوند به قلب امام حسین علیه السلام الهام فرمود که حسین جان، در قراری که با هم گذاشتیم، هرچه وعده داده بودم از سعادت و مقامات اخروی و شفاعت امت جدّت و ... همه را خواهم داد، اگر می خواهی شهید نشوی هم، نشو.

می دانید که خدای متعال وعده‌های بزرگی به اباعبدالله علیه السلام در قبال این شهادت داد و آن وعده‌ها را هم عملی کرد؛ اینکه دعا زیر قبه‌ی حضرت مستجاب است؛ اینکه تربت حضرت شفاست و اینکه حضرت شفیع این امت است؛ اینها بخشی از وعده‌هایی است که خدای متعال به حضرت اباعبدالله علیه السلام داد. وقتی

۴. این نظر برخی از بزرگان است؛ از جمله مازندرانی، معالی السبّین، ج ۱، ص ۴۴۳؛ اما در برخی مقاتل روایت شده که حضرت ابالفضل علیه السلام در موارد معدودی قبل از شهادت نیز به امام حسین علیه السلام برادر گفته‌اند. (مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۹۰؛ ابومخنف، وقعة الطّف،

دید حضرت اباعبدالله علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام این طور دلاورانه می تازند و دشمن را درو می کنند و جلو می روند، اگر کمی دیگر ادامه پیدا می کرد، کسی از لشکر دشمن نمی ماند و ماجرای شهادت اصلاً اتفاق نمی افتاد؛ و خیلی هم بعید ندانید و نگویید چطور دو نفر بر سی هزار نفر لشکر می توانند غلبه کنند. پدر این دو بزرگوار را به یاد آورید که دری را که این قدر سنگین بود که چهل نفر پهلوان فقط باید یک لنگه‌ی آن را باز و بسته می کردند، چطور امیرالمؤمنین علیه السلام با یک اشاره‌ی دست از جا کردند! و بنابه آنچه نقل شده این در را روی خندقی که یهودیان خیبر کنده بودند تا لشکریان اسلام نتوانند عبور کنند مثل یک پل به دست گرفتند و لشکریان اسلام با اسب تاختند و از خندق عبور کردند و وارد خیبر شدند.^۵ و باز نقل شده که وقتی همه از قدرت حضرت امیر علیه السلام تعجب می کردند و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند: چطور امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را می کند؟ حضرت فرمودند به پاهای علی نگاه کنید! و وقتی نگاه کردند، دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام پایش هم روی زمین نیست و روی هواست!^۶ و این گونه در را گرفته و لشکر می تازد و بعد هم حضرت در را فرسنگ‌ها آن طرف تر پرتاب کردند^۷ که الان محل افتادن در خیبر مشخص است. در به این سنگینی و به این عظمت، با این شرایط، چطور این اتفاق افتاد و امیرالمؤمنین علیه السلام چطور این کار را کرد؟ بنابه روایات از حضرت امیر علیه السلام سؤال

۵. حلی، حسن بن یوسف، کشف الیقین، ص ۱۴۱: فَفَتَحَهُ وَ أَخَذَ الْبَابَ وَ جَعَلَهُ جِسْرًا عَلَى الْخَنْدَقِ حَتَّى عَبَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ ... وَ لَمَّا انْصَرَفُوا رَمَى بِهِ بِيَمِينِهِ أَدْرَاعًا وَ كَانَ يُغْلِقُهُ عَشْرُونَ رَجُلًا وَ رَامَ الْمُسْلِمُونَ حَمْلَ ذَلِكَ الْبَابِ فَلَمْ يَنْقَلَهُ إِلَّا سَبْعُونَ رَجُلًا؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۲: انْتَهَى إِلَى بَابِ الْحِصْنِ ... ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى ظَهْرِهِ ... وَ افْتَحَهُ الْمُسْلِمُونَ وَ الْبَابُ عَلَى ظَهْرِهِ؛ ابن عبدالوهاب، عیون المعجزات، ص ۱۲: قَلَعَ بَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ قَذَفَ بِهِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا ثُمَّ دَخَلَ الْخَنْدَقَ وَ حَمَلَ الْبَابَ عَلَى رَأْسِهِ حَتَّى عَبَرَ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ.

۶. صدوق، امالی، ص ۵۱۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۹: فَقَالَ صَ وَ الْبَدَى نَفْسِي بِيدِهِ لَقَدْ اعَانَهُ عَلَيْهِ اَرْبَعُونَ مَلَكًا.

۷. صدوق، امالی، ص ۵۱۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۶: فَأَقْتَلَهُ ثُمَّ رَمَى بِهِ خَلْفَ ظَهْرِهِ اَرْبَعِينَ ذِرَاعًا ... وَ لَقَدْ تَكَلَّفَ حَمْلَهُ اَرْبَعُونَ رَجُلًا فَمَا اَطَاقُوهُ.

کردند چطور این کار را کردید؟ حضرت فرمودند: من این کار را با قدرت بشری انجام ندادم؛ با نیروی ولایت الهی انجام دادم!^۸ چون ولی الله مظهر قدرت خداست. همه‌ی قدرت خدا در وجود او تجلی کرده است. به اتمّ صور، جامع همه‌ی اسماء الله است؛ لذا مظهر قدرت خداست. برای قدرت خدا که حدّی نمی‌شود قائل شد؛ یعنی خدا نمی‌تواند آن در را بکند؟! خیلی سنگین است؟ خدا نمی‌تواند آن در را نگه دارد که لشکریان از روی آن عبور کنند؟ خدا نمی‌تواند این در را با همه‌ی سنگینی به فرسنگ‌ها دورتر پرتاب کند؟ برای قدرت خدا که حدّی نیست و ولیّ اعظم خدا مظهر قدرت خداست. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من این را با قدرت بشری نکنم؛ با قدرت الهی کنم.

حال اگر انسان وجود این قدرت را در ولیّ اعظم خدا و در ولیّ خدا تشخیص داد، آن وقت در نظرش دشوار نیست که خود اباعبدالله علیه السلام یک‌تنه هم بتواند تمام این سی‌هزار نفر را قلع و قمع کند؛ چون آنجا ظهور قدرت الهی است؛ یعنی خدا نمی‌تواند در آن واحد این سی‌هزار نفر را از بین ببرد؟ البته که می‌تواند! قدرتی که خدا دارد در کجا تجلی می‌کند؟ در وجود ولیّ اعظم خدا. پس خیلی عجیب ندانید که حالا چطور حضرت ابوالفضل علیه السلام و حضرت اباعبدالله علیه السلام دوتایی، سی‌هزار لشکر را ممکن بود از بین ببرند یا لاقل منهزم کنند. تعدادی از آنها را بکشند و باقیمانده پا به فرار بگذارند و شکست خورده عقب‌نشینی کنند و در نتیجه ماجرا عوض شود. با آن نیروی الهی و قدرت باطنی امام، کاملاً شدنی است.

۸. صدوق، امالی، ص ۵۱۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۳۹؛ راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۴۲ و فتال‌نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲۷: **وَ اللَّهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ وَ رَمَيْتُ بِهِ خَلْفَ ظَهْرِي أَرْبَعِينَ فِرَاعًا بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَ لَا حَرَكَةَ غَدَائِيَّةٍ لَكِنِّي أَيْدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيَّةٍ وَ نَفْسِ بِنُورِ رَبِّي مُضِيَّةٍ؛ حلی، حسن‌بن‌یوسف، کشف‌الیقین، ص ۱۴۱: **وَ اللَّهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جِسْمَانِيَّةٍ...؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۰: **مَا قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ بَشَرِيَّةٍ وَ لَكِنْ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ الْهَيْبَةِ وَ نَفْسٍ بِلِقَاءِ رَبِّهَا فُطْمِنَتْ رُضِيَّةً.******

نمونه‌های قرآنی این را هم داریم. شاید کسی جنگ خیبر را نپذیرید و بگوید: شاهد قرآنی بیار. شاهد قرآنی که همه‌ی شما به خاطر دارید، ماجرای حضرت سلیمان علیه السلام و بلقیس است. وقتی که بلقیس تصمیم گرفت با لشکریانش بیاید و تسلیم حضرت سلیمان علیه السلام شود، حضرت به درباریانش فرمود: چه کسی از شما می‌تواند تخت سلطنتی بلقیس را اینجا حاضر کند؟ قرآن می‌گوید: **قَالَ عَفْرَيْتُ مَنِ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ**.^۹ جنّ پیری در دربار حضرت سلیمان علیه السلام بود؛ گفت: من قبل از اینکه شما از جایتان بلند شوید، آن را می‌آورم. چون می‌دانید حضرت سلیمان علیه السلام بر جنّ و انس فرمانروایی داشت. گفتیم تفاوت جنّ با انسان از یک لحاظ در پیکر جسمانی اوست. پیکر جسمانی انسان متراکم و ثقیل است؛ ولی پیکر جسمانی جنّ خیلی لطیف است. **خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ**؛^{۱۰} مثل هُرم آتش یا به تعبیری مثل انرژی یا شعله‌های آتش است و ضخیم نیست؛ به راحتی دست از آن عبور می‌کند؛ وزنی ندارد. پیکر جنّ این‌طور است؛ ولذا چون غیرمتراکم است، در حالت طبیعی، بشر با چشم جسمانی نمی‌تواند او را ببیند، مگر اینکه خود جنّ، بدن غیرمتراکمش را با اراده‌ی خودش متراکم کند و به شکل موجودی [قابل رؤیت] درآورد، آن وقت انسان می‌تواند او را به آن شکل متراکم‌شده ببیند. پس یک تفاوت جنّ در پیکرش است که پیکر انسان ثقیل و متراکم و پیکر جنّ بسیار لطیف است. دومین تفاوتش هم در ظرفیتش است. ظرفیت انسان برای تعالی و رشد بیش از ظرفیت جنّ است؛ لذا انسان به قلّه‌هایی از قرب الهی می‌تواند راه پیدا کند که جنّ به آن راه ندارد. جنّ پیری در دربار حضرت سلیمان علیه السلام و از خدمتکاران دربار بود؛ چون تعداد زیادی از اجنه در خدمت حضرت سلیمان علیه السلام بودند. حضرت جنّ‌های متمرّد را به بند کشید و اسیر کرد و اینها به‌عنوان کارکنان و کارگران حکومت حضرت سلیمان علیه السلام کار می‌کردند. کارگری، غواصی و کارهای دیگر برای حضرت می‌کردند. جنّ پیری بود، به

۹. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۳۹.

۱۰. سوره‌ی الرّحمن، آیه‌ی ۱۵.

حضرت سلیمان علیه السلام عرض کرد: من قبل از اینکه شما از جایتان بلند شوید، تخت بلقیس را به اینجا منتقل می‌کنم. تختی که چند صد کیلو شاید وزنش بوده؛ تخت سلطنتی مرصع چنین و چنان؛ آن هم از فرسنگ‌ها دورتر. پس جنّ این قدرت را دارد. بعد قرآن می‌فرماید: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ:**^{۱۱} کسی که علمی از کتاب نزد او بود؛ نه همه‌ی علم‌الکتاب! **عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ!** علمی از کتاب داشت؛ نه همه‌ی علم‌الکتاب؛ او گفت: **أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ!** این را دو جور می‌شود معنا کرد؛ یکی این است که من قبل از اینکه پلک چشمت را به هم بزنی منتقلش می‌کنم؛ اما شاید معنای دقیق‌تر این باشد که قبل از اینکه اصلاً چشمت را بگردانی، نگاهت را جابه‌جا کنی، من تخت را منتقل می‌کنم؛ شاید معنی دقیق‌ترش همین باشد؛ و این کار را کرد! ایشان آصف‌بن‌برخیا بود که پیغمبر هم نبود. یک بنده‌ی صالح خدا بود. یک ولیّ خدا و وزیر حضرت سلیمان علیه السلام بود که بعدها به وصایت حضرت رسید.

خواستم عرض کنم که این قدرت‌ها در یک جنّ وجود دارد و در انسانی که پیغمبر هم نیست؛ چه رسد به پیغمبر اولوالعزم! چه رسد به افضل انبیاء که خاتم انبیاء است! همان قدرت خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله در وجود امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام هم هست. بنابراین خیلی عجیب نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام در سنگین را می‌کند. آصف‌بن‌برخیا که **عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ**، نزد او علمی از کتاب بود، تخت سنگین را از فرسنگ‌ها دورتر منتقل کرد، حالا امیرالمؤمنین علیه السلام چه کسی است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که قرآن می‌فرماید: **قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ:**^{۱۲} ای پیغمبر! به مردم بگو که بین من و شما برای شهادت بر حقانیت پیغمبری من، دو شاهد کافی است؛ یکی خدا، **كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا**، و دیگری **مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**، کسی که علم همه‌ی کتاب نزد اوست. شیعه و سنی ذیل این آیه روایت کرده‌اند که مقصود از **مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**، امیرالمؤمنین علیه السلام است. آصف‌بن‌برخیا که **عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ**

۱۱. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۰.

۱۲. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۳.

الْكِتَابِ است تخت سنگین و بزرگ بلقیس را از فرسنگ‌ها دورتر منتقل کرد، حالا امیرالمؤمنین علیه السلام که عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، همه‌ی علم‌های کتاب نزد اوست، قدرتش چقدر است؟ برای امیرالمؤمنین علیه السلام عجیب است که بتواند این در را بکند؟ حالا مکانیسم این چیست، در حدیث اولوالالباب توضیحاتی دارد. اگر یادتان باشد ده منزل سلوک از منظر مکتب عرفانی اهل بیت علیهم السلام که امام صادق علیه السلام بیان می‌کنند، یک مرحله‌اش این بود که **عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ**،^{۱۳} در قدرت‌الله عمل می‌کند؛ یعنی قدرتش، قدرت‌الله است؛ لذا صورت ظاهر را نبینید. یک ولیّ خدا را که می‌بینید صورت ظاهرشان را نبینید. گفت:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر

هم شیر آب لب حوض و هم شیری که از گاو می‌دوشند و هم شیر سلطان جنگل، همه را با ش، ی، ر می‌نویسند و در نوشتن همانند هم هستند؛ اما این شباهت سبب نمی‌شود که شیر سلطان جنگل را با شیر سماور و شیر گاو یکی بدانید. لذا صورت ظاهری اولیاء خدا انسان را به اشتباه نیندازد و نگوید آنها دو تا چشم دارند، من هم دارم. آنها دو تا دست دارند، من هم دارم. چه در علم، چه در قدرت که این دو جوهر همه‌ی کمالات است. قدرت او، قدرت‌الله است و از قلمرو قدرت خدا هیچ کاری خارج نیست.

بنابراین همه‌ی اینها را عرض می‌کنم که ذهن بتواند راحت‌تر هضم کند. بله قدرت‌های معنوی وجود دارد، برای اباعبدالله‌الحسین علیه السلام کاری نداشت که از آن قدرت استفاده کند؛ حالا چه از قدرت خدمه‌ای که در اختیار ایشان بودند؛ چون افواج ملائکه برای نصرت آمدند؛ اما اباعبدالله علیه السلام اجازه ندادند. همان ملائکه‌ای که در جنگ بدر آمدند، و آن‌طور همه‌ی دشمن را درو کردند، خدمت اباعبدالله علیه السلام آمدند و و گفتند اجازه دهید ما دفاع کنیم؛ حضرت اجازه ندادند. جن‌ها آمدند؛ چون جن‌ها مثل انسان‌ها شیعیان خالص و خلّصی دارند؛ شیعیانی از جنّ خدمت اباعبدالله علیه السلام آمدند؛ با آن قدرتی که یک جنّ در

۱۳. ابن عقدة الکوفی، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۶۵.

دربار حضرت سلیمان علیه السلام می توانست تخت را قبل از اینکه حضرت بلند شود، منتقل کند. قدرت اجنه خیلی زیاد است. اینها خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام آمدند و اجازه خواستند؛ حضرت اجازه ندادند. فرماندهی آنها فردی به نام زعفر جَنّی بود. اجنه عمرهای خیلی طولانی دارند و شاید خیلی سال نیست که زعفر جَنّی از دنیا رفت و مراجع تقلید برای او مجلس ترحیم گرفتند؛ چون یک شیعه‌ی خُلّص بود. علی‌ای‌حال حضرت اجازه ندادند و اینها رفتند. اگر یکی از اینها را به کار می‌گرفتند، آن سی‌هزار نفر به راحتی درو می‌شدند. تازه همه‌ی آن ملائکه و همه‌ی آن اجنه و اولیاء خدا که یک نمونه‌اش آصف بن برخیاست که یقیناً و یقیناً به گرد پای ابوالفضل العباس علیه السلام نمی‌رسد، همه‌ی این قدرت‌ها از کجا نشأت می‌گیرد؟ از وجود خود ولیّ اعظم خدا! یعنی اگر سایر اولیاء قدرتی دارند، شعاعی از قدرت ولیّ الله اعظم است. اگر ملائکه قدرتی دارند، که کلّ کره‌ی زمین را یک مَلک با سر انگشتش می‌تواند بلند کند، شعاع قدرت ولیّ الله اعظم است. اگر اجنه قدرتی دارند، از شعاع وجود ولیّ الله اعظم است. خب معدن آن قدرت، خود اباعبدالله الحسین علیه السلام است؛ لذا می‌خواهم بگویم خیلی عجیب نبینید. بله، این قدرت‌ها در عالم وجود دارد؛ می‌شود همین قدرت‌ها را بعضاً به دست آورد. حالا به کسی از راه اطاعت و بندگی حضرت حق عنایاتی می‌شود، قدرت‌هایی پیدا می‌کند، کراماتی از او سر می‌زند. تا دلتان بخواهد در خود قرآن و در روایات و سیره‌های بزرگان کرامات اولیاء خدا نقل شده و غیرقابل انکار است و چه دیگران حتّی از راه ریاضت؛ مثل مرتاض‌ها که قدرت‌هایی در وجودشان شکوفا می‌شود؛ منتها آن قدرت‌ها ریشه‌ی الهی ندارد. البتّه هر چیزی در عالم هست، مخلوق خداست؛ نه اینکه از جای دیگر و منشأ دیگری است؛ ولی ارزش معنوی ندارد؛ اما بالاخره قدرت است. آن مرتاض گاوپرست هندی هم با ریاضت به قدرت‌هایی رسیده است، نباید انکار کرد. چون می‌بینم متأسفانه، امروز به خاطر این نگرانی که نکند مردم گول بخورند و به افراد شیّادی سر بسپارند و مرید آنها شوند، کسانی اصل وجود این قدرت‌ها را انکار می‌کنند و می‌گویند نه آقا دروغ است؛ همه‌اش شیّادی است؛ نمی‌شود این کارها را کرد. این مال کم‌سوادی کسی است که انکار می‌کند. چرا نمی‌شود کرد؟ می‌شود! اما شدن اینها دلیل بر

حقانیت شخص نیست. بله، کسی می‌تواند از غیب خبر دهد؛ نگوید نمی‌شود و دروغ است؛ همه‌اش خیالات است. کسی اجنه را تسخیر می‌کند؛ بله، این کار می‌شود! نگوید که نمی‌شود و اینها دروغ است؛ تخیلات و شیادی است. چون دیده‌ام حتی علماء و روحانیون هم از سر این نگرانی که نکند مردم منحرف شوند، اصل این قدرت‌ها را انکار می‌کنند. اتفاقاً انکار اینها زمینه‌ی انحراف را فراهم می‌کند؛ چون حضرت آقا انکار کرد، بعد آن فرد عادی پیش کسی می‌رود که این قدرت را دارد، خب طرف این قدرت را ظاهر می‌کند و با آن کارهایی را انجام می‌دهد، وقتی انجام داد، او می‌گوید پس حضرت آقا چیزی سرشان نمی‌شد. اینها قدرت است! پس حق این است و آن حضرت آقا حق نیست! یعنی این‌طوری کسی که اصل وجود قدرت را منکر شد، راه به دام افتادن آن شخص را فراهم کرد. نه عزیز من! این قدرت‌ها در عالم وجود دارد؛ می‌شود این قدرت‌ها را از راه‌های مشروع و غیرمشروع به دست آورد.

این موضوع را در مبحث اعجاز در مجموعه‌ی نبوت امامت مهدویت گفته‌ایم که این قدرت‌ها قابل به دست آوردن است؛ هم از راه مشروع هم از راه غیرمشروع. تفاوت قدرت‌هایی که از راه مشروع به دست می‌آید با غیرمشروع مفصل است. در آن مباحث گفته‌ام، عزیزان مراجعه کنند. پس وجود قدرت را انکار نکنیم؛ منتها این را تبیین کنیم که این قدرت دلیل بر حقانیت حرف طرف و راه طرف نیست. یعنی این قدر ندید بدید نباشیم که طرف دو تا چیز مخفی را خبر داد، نشست از اوّل عمر من تا الان مرا مثل روز روشن برایم تعریف کرد، خب من که می‌دانم او با من نبوده، یا تمام حادثه‌های آینده‌ی عمرم را هم گفت و بعداً دیدم آن حوادث اتفاق افتاد، یا کارهای غیرعادی انجام داد، اینها را دلیل حقانیت ندانیم؛ همان‌طور که قدرت‌های ظاهری از راه حق و باطل، هردو قابل به دست آمدن است. قدرت اقتصادی را هم می‌توانید از راه کسب حلال به دست آورید، هم می‌توانید از راه دزدی و رشوه و سوءاستفاده‌های مالی به دست آورید. هر دو قدرت است؛ اما اینکه شما انسان ثروتمندی هستید، دلیل بر این نیست که

اندیشه‌ها، افکار، راه و مرامتان هم درست باشد. قدرت دلیل حَقَانِیَّت نیست. حَقَانِیَّت اندیشه‌ی یک فرد، باید با برهان اثبات شود. قرآن فرمود: **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ!**^{۱۴} نگفت اگر صادق هستید، کار عجیب غریب کنید. گفت: برهانتان را بیاورید، اگر صادق هستید! البتّه بحث اعجاز انبیاء حسابش جداست. به مجموعه مباحث امامت نبوّت مراجعه کنید تفاوتش را می‌بینید. فرمود: **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ!** برهان دلیل صدق است؛ نه کار عجیب و غریب انجام دادن، از گذشته و آینده خبر دادن، از دیوار عبور کردن، از چیزهای مخفی اطلاع دادن. این را تبیین کنیم که قدرت دلیل حَقَانِیَّت نیست. قدرت و منصب سیاسی را کسی ممکن است از راه مشروع تلاش کند و به آن برسد، کسی هم ممکن است از راه نامشروع به دست آورد. یکی مثلاً در انتخابات سالم شرکت می‌کند، مردم به او رأی می‌دهند و رئیس یک کشور می‌شود، کسی هم مثلاً از راه کودتا، خودش را به مردم آن کشور تحمیل می‌کند و رئیس آن کشور می‌شود. اینکه کسی رئیس یک کشور باشد، دلیل است بر اینکه هرچه می‌گوید درست است؟ نه عزیز من! اینکه شما در موضع قدرت قرار داری دلیل بر حَقَانِیَّت حرف‌هایت نیست. حرف‌هایت اگر بخواهد حق باشد، باید با برهان اثبات شود، نه با قدرت سیاسی که داری و سایر قدرت‌ها. اگر من زور بازویم زیاد است، هم می‌توانم با ورزش‌های درست این زور بازو را به دست آورده باشم، هم با ورزش‌های غیراصولی. حالا که زور بازویم زیاد است، دلیل بر این است که حرف من هم درست است؟ خیر، قدرت عضلانی دلیل بر درست بودن حرف‌های فرد نیست. درستی سخن باید با استدلال اثبات شود.

این را عرض می‌کنم چون این نکته مهم است؛ امروز خیلی باید توجّه شود که نحوه‌ی درست مواجه شدن با کارهای خارق‌العاده‌ای که بعضی از صوفیّه و فرّق مختلف می‌کنند چگونه باشد. انکار چنین قدرت‌هایی و اینکه بگوییم اینها نمی‌توانند چنین کارهایی بکنند و دروغ می‌گویند، [راه‌حل نیست].

۱۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۱.

گرچه بسیاری از کسانی که مدعی قدرتند، هیچ قدرتی هم ندارند و همه‌اش حرف و ادعاست؛ اما باور کنیم مواردی هم هستند که قدرت دارند؛ حالا این قدرت را از راه ریاضت‌های رحمانی به دست آورده‌اند یا از راه ریاضت‌های شیطانی. آن کسی که از راه ریاضت‌های رحمانی، یعنی عبادت و بندگی حضرت حق به دست آورده که ادعای دروغ نمی‌کند، اما آن که از راه ریاضت‌های شیطانی به دست آورده ممکن است مدعی دروغین باشد. ولی کسی که قدرت هم دارد، کار عجیب غریب هم می‌کند، باید بگوییم کار عجیب غریب تو نشان‌دهنده‌ی این است که شما ریاضت کشیده‌اید. قبول داریم کار عجیب و غریب می‌توانی بکنی؛ اما درستی اندیشه و فکر و مرامت را باید با استدلال بررسی کنیم. اگر دلیل، درستی افکار و راهت را اثبات کرد، با قرآن یا روایات و احادیث معصومین علیهم‌السلام و با سیره‌ی عملی اهل بیت علیهم‌السلام تطبیق می‌کرد، ما مخلص شماییم؛ اما اگر تطبیق نمی‌کند، ولو کار خارق‌العاده‌ای هم بتوانی انجام دهی، دلیل حقانیت نیست.

برگردیم سر مطلب اصلی. گفتیم اینکه حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بتوانند با حضرت ابالفضل علیه‌السلام دوتایی دشمن را درنوردند و سی‌هزار لشکر را به هزیمت و شکست بکشانند، با قدرت ولیّ خدا اصلاً کار عجیب و غریبی نیست. کافی بود حضرت اباعبدالله علیه‌السلام یک خم به ابرویش بیندازد، تمام سی‌هزار نفر قبض روح می‌شدند و جنازه بر زمین می‌افتادند. ولیّ اعظم خداست! اگر حیات به مخلوقات می‌رسد، از مجرای وجود ولیّ اعظم خداست. ولیّ اعظم خدا واسطه‌ی فیض بین خدا و خلق است. اگر خدا محیی و حیات‌بخش است، احیاگری خدا از مجرای وجود ولیّ اعظم در عالم اعمال می‌شود. اگر ولیّ اعظم کمی جلوی او را بگیرد، به عده‌ای حیات نمی‌رسد و می‌افتند می‌میرند. اباعبدالله علیه‌السلام یک خم به ابرو می‌آورد کلّ آن سی‌هزار نفر می‌افتادند. اینها را بفهمیم و عظمت اباعبدالله علیه‌السلام را ببینیم. اباعبدالله علیه‌السلام که این‌طور قدرت دارد حالا در گودی قتلگاه افتاده و شمر روی سینه‌ی حضرت می‌نشیند و خنجر درمی‌آورد که سر حضرت را جدا کند. همه‌ی حیات، همه وجود و قدرتی که شمر در آن لحظه داشت،

از وجود اباعبدالله علیه السلام به او منتقل می‌شد، عظمت اباعبدالله علیه السلام را ببینیم! امین دستگاه خدا باشیم.

امین خزانه‌های خدا باشیم. زیارت امین‌الله را چطور می‌خوانیم؟ **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي آرْضِهِ!**^{۱۵} امین است؛ امین یعنی کسی که خزانه‌دار است و خودش برای استفاده دست نمی‌برد. **خَزَانَةُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت**^{۱۶} است؛ اما این خزانه‌ی حیّ الذی لا یموت که همین الان دارد از وجود او، وجود و قدرت و حیات به شمر می‌رسد؛ دست نمی‌برد. ببینید چطور تسلیم افتاده و شمر سر مطهر حضرتش را از پیکر جدا می‌کند! این یعنی یاد بگیریم، درس بگیریم که اگر روزی به قدرتی رسیدیم، چه قدرت ظاهری، مثلاً رئیس یک مجموعه شدیم، آیت‌الله‌العظمی شدیم، استاد فلان‌جا شدیم، کسی شدیم، از قدرتمان سوءاستفاده‌ی شخصی نکنیم و چه قدرت باطنی. اگر قدرت‌های باطنی به ما دادند که اگر اشاره کنیم، شخصی که علیه ما کمر بسته و این همه هیاهو می‌کند، فردا صبح از رختخوابش بلند نشود، آن قدر امین باشیم که از این قدرت برای رویارویی شخصی خودمان استفاده نکنیم. امین باشیم!

علی‌ای‌حال اینها را گفتم تا بدانیم که خیلی عجیب نبود که خدای متعال به قلب حضرت اباعبدالله علیه السلام الهام کند که عزیزم اگر هم می‌خواهی شهید نشو؛ چون حضرت اباعبدالله علیه السلام قبلاً پیمان شهادت را در ابتدای خلقت امضا کرده بود؛ اما حالا خدا می‌گوید عزیزم می‌خواهی شهید هم نشوی، همه‌ی وعده‌های من سر جایش است. همه‌ی آنها را هم می‌دهم، شهید نشو. اینجاست که امام حسین علیه السلام دیدند گویا خداوند می‌فرماید اگر تو به قرارت پایبند نباشی، من تو نمی‌زنم و خلف وعده نمی‌کنم. اینکه خدا می‌گوید عزیزم می‌خواهی شهید هم نشوی، شهید نشو، همه‌ی وعده‌های من هم سر جایش است، معنایش همین است؛ یعنی من به عهد خودم پایبندم؛ حالا تو نمی‌خواهی به آن پیمانی که با من

۱۵. ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۴۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۶۵ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت مطلقه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت دوم (امین‌الله).

۱۶. حافظ‌برسی، مشارق‌انوارالیقین، ص ۴۵.

بسته‌ای عمل کنی، من سخت‌گیری نمی‌کنم. عمل نکن؛ باز هم دوستت دارم. تو محبوب منی؛ هر کاری بکنی برای من دوست‌داشتنی است.

این بود که حضرت، شمشیرشان را غلاف کردند. دشمن هم که شنیده بود وقتی امام حسین علیه السلام شمشیرشان را غلاف کردند کار تمام است، روحیه‌ی از دست رفته‌ی خود را به دست آورد و جرأت یافت و حمله کرد و از آن به بعد شهادت‌ها پیش آمد. یعنی درک کنیم که این‌طور نبود که عده‌ای زورشان به امام حسین علیه السلام می‌رسید و حضرت را از بین بردند. همه‌ی عالم یک طرف، ولیّ اعظم خدا یک طرف. مگر زور همه‌ی عالم به ولیّ اعظم خدا می‌رسد؟ ولیّ اعظم خداست که به آنها زور می‌دهد و از مجرای اوست که قدرت به آنها منتقل می‌شود. یک پله بالاترش را نگاه کنید، هیچ مخلوقی زورش به خدا می‌رسد؟ هر مخلوقی هر زوری که دارد خدا به او داده است. **أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا**:^{۱۷} قوت، همه‌اش مال خداست. کسی روبه‌روی خدا که نمی‌تواند بایستد. روبه‌روی خدا اصلاً کسی نیست. اگر درست نگاه کنیم هرچه قدرت است، قدرت‌الله است. قدرت هرکس، همه‌ی قدرت‌های عالم از اهل حقّ و اهل باطل فرق نمی‌کند، همه قدرت‌الله است. در برابر خدا کسی در عالم نیست و ولیّ اعظم خدا، مجلی و مظهر تمام قدرت الهی است. اگر همه‌ی عالم روبه‌روی ولیّ اعظم خدا بایستند، مگر زورشان به او می‌رسد؟ زور همه‌ی عالم از وجود ولیّ اعظم خدا دارد به آنها منتقل می‌شود؛ لذا شهادت‌ها دلیل مغلوب بودن نیست. شهادت را پذیرفتند؛ با جان خریدند! نه اینکه زورشان نرسید و شهید شدند. صورت ظاهر بله، این‌طرف هفتادودو نفر و آن‌طرف سی‌هزار نفر هستند؛ اما در واقع هر یک نفر از یاران اباعبدالله علیه السلام برای آن سی‌هزار نفر کافی بود و زیاد بود؛ چه رسد به خود اباعبدالله علیه السلام. این است که وقتی به قلب حضرت اباعبدالله علیه السلام الهام شد که این‌طور که داری جلو می‌روی اگر تا چند

۱۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

ساعت دیگر ادامه دهی، یک نفر هم از لشکر عمرسعد نمی‌ماند و همه را تارومار خواهی کرد، اگر می‌خواهی صورت ظاهر پیروز شوی، پیروز شو، وعده‌های من هم سرچایش است، حضرت اباعبدالله علیه السلام دید نه، خدا می‌گوید من به وعده‌ام وفادارم، تو نمی‌خواهی وفا کنی عیبی هم ندارد، ناراحت نمی‌شوم. گفت: نه، من هم به وعده‌ام وفا می‌کنم. شمشیر را غلاف کرد و شهادت‌ها پیش آمد. حال عبرتی که هست مال این جمله‌ی آخر است که شما هم هر وقت دیدید کاری که می‌کنید، استفاده‌تان را کم می‌کند، غلاف کنید.

این نکته خیلی مهم است؛ یعنی زورت هم می‌رسد و می‌توانی، چه زور ظاهری و چه زور باطنی، اما خب رشد معنویت لطمه می‌خورد؛ سیر و سلوکت آسیب می‌بیند و کند می‌شود؛ ضرر می‌کنی؛ حالا غلاف کن. این غلاف کن هم نه اینکه خودت را دو دستی تسلیم دشمن کن. حضرت اباعبدالله علیه السلام هم خودشان را العیاذبالله دو دستی تسلیم عمرسعد نکردند؛ با دقیق‌ترین، زیباترین و حساب‌شده‌ترین نقشه‌ی جنگی، جنگیدند؛ اما از آن قدرت‌الله و قدرت ولایت الهی استفاده نکردند. حالا ماجرا همین است. اگر برای ما هم در جریان زندگی چیزی پیش آمد که دیدم زورم می‌رسد و قدرتش را هم دارم؛ اما اگر این قدرت را استفاده کنم به خودم لطمه می‌خورد، سیر من عقب می‌افتد، رشد معنویم کند می‌شود و نواخت حرکتم به سوی قرب الهی کم می‌شود، غلاف کنم. صورت ظاهر هم شهید می‌شوم؛ اما بشوم چه عیبی دارد. اصل، تقرب الی الله است. از عبرتی که در این صحنه بیان شد این را یاد بگیریم.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ^{۱۸}

۱۸. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.